



عربستان سعودی؛ صورت‌بندی آنتاگونیستی امر سیاسی و گسترش خشونت سیاسی در بستر خیزش‌های مردمی خاورمیانه (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷)

محمدحسن اسدی^۱ - علیرضا سمیعی اصفهانی^۲ - علی باقری دولت‌آبادی^۳

چکیده

عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین دولت‌های ایدئولوژیک منطقه خاورمیانه است که فرقه وهابیت نقش زیادی در فرایند تشکیل و تداوم حیات سیاسی آن ایفا کرده است؛ این کشور به منزله پایگاه و پناهگاه عمده سلفی‌ها، همواره در تولید و بازتولید گونه‌ای از گفتمان جهادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش اصلی را داشته است. پژوهش حاضر، درصدد پاسخ به این پرسش کلیدی است که «امر سیاسی» در گفتمان حکومتی عربستان سعودی چگونه صورت‌بندی شده است و این صورت‌بندی چه تأثیری بر رویکرد سیاست خارجی این کشور در منطقه (بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷) داشته است؟ فرضیه مورد آزمون پژوهش این است که «بر پایه گفتمان سیاسی حاکم بر رژیم عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی)، خوانش عربستان سعودی از مفهوم امر سیاسی، آنتاگونیستی/تخاصمی (بر پایه دوست/دشمن) است و از این‌رو بازتولید این رویکرد در عرصه سیاست خارجی موجب گردید که این کشور، سیاست حذف و به حاشیه‌رانی «غیر» (از جمله جمهوری اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی مورد حمایت این کشور) را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد، این امر به‌نوبه خود به شکل‌گیری و تقویت گروه‌های تندروی سلفی جهادی و گسترش خشونت سیاسی در منطقه دامن زده است». برای آزمون و تبیین متغیرهای اصلی پژوهش، از مفهوم‌پردازی کارل اشمیت در خصوص امر سیاسی و روش تحلیل گفتمان لاکلائو و موف بهره گرفته شده است.

واژگان کلیدی: عربستان سعودی، امر سیاسی، آنتاگونیسم، خشونت سیاسی، خاورمیانه

شماره ۲ (۲۹)

سال ۱۰
تابستان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۲/۰۸/۰۸
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۲/۰۹/۲۳
صص: ۱۷-۴۷



DOI: 10.27834/CSIW.2310.1306.2.29.5

^۱ دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران mohammad.asadi9595@gmail.com

^۲ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول)
a.samiee@ase.ui.ac.ir

^۳ دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران abagheri@yu.ac.ir

مقدمه

اتحاد تاریخی شیخ محمد ابن عبدالوهاب (۱۷۹۲-۱۷۰۳م) و محمد ابن سعود (۱۷۶۵-۱۶۸۷م)، به شکل‌گیری نخستین دولت سعودی انجامید. این دولت در عربستان به بهانه‌ی پالایش ایمان از بدعت و اجرای قانون اسلام، ایجاد و گسترش یافت. اندیشه بنیادی شیخ محمد، مسئله مبارزه با شرک و دعوت به توحید بود و رسالت خود را مبارزه با شرک و جهاد در راه استقرار توحید و یکتاپرستی می‌دانست. محمد ابن عبدالوهاب، این جریان را در قرن هجدهم (در نجد عربستان) به‌عنوان جنبش مذهبی در شبه‌جزیره عرب پایه‌گذاری کرد و از سال ۱۷۴۴ میلادی مورد پذیرش خاندان سعودی قرار گرفت (Blanchard, 2008: 1-2). جریان وهابیت به‌ویژه طی نیم قرن اخیر، به‌دلیل حمایت‌های مالی عربستان سعودی، در کثیری از مناطق جهان (از خاورمیانه گرفته تا آسیای جنوب شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز و حتی بسیاری از کشورهای غربی) به‌طور روزافزونی گسترش یافته است. عربستان سعودی با تمسک به هویت قومی، ابتدا خود را از کشورهای غیر عرب منطقه، یعنی ایران، ترکیه و اسرائیل جدا ساخت، و سپس با تقویت دین به‌عنوان منبع اصلی هویت‌بخش، «هویتی متمایز» را برای خود در بین اعراب ایجاد کرد (اختیاری امیری، ۱۳۹۴: ۱۳۱). پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و قدرت‌یابی تفکر شیعی و اثر آن بر جنبش‌های اسلامی مناطق مختلف از جمله خاورمیانه، عربستان سعودی همواره سعی کرده است از طریق شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی از نفوذ ایران در منطقه جلوگیری کند. از این‌رو آل سعود تحریک فرقه‌گرایی را در دستور کار خود قرار داده و همواره در تلاش بوده است تا هویت سنی را در مقابل هویت شیعی قرار دهد (Gause, 2014: 1,3). عربستان سعودی، دولت‌های سنی را تحریک کرده است تا فعالیت‌های اسلامی متأثر از هویت شیعی و هرگونه کوشش برای اصلاحات سیاسی را سرکوب نمایند؛ این تصویر از عربستان سعودی به‌عنوان پاسدار سنی‌ها و ایجادکننده هویت سنی قوی (در مقابل هویت شیعی)، وهابیت را به جهتی کشانده است که می‌تواند عواقبی وخیم‌تر برای منطقه در پی داشته باشد (Grumet, 2015: 57).

از منظر اندیشه‌ای می‌توان گفت حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای تندرو و گسترش خشونت سیاسی طی یک دهه اخیر در منطقه خاورمیانه تا حد زیادی به شیوه تعریف و صورت‌بندی امر سیاسی در منظومه گفتمانی وهابیت عربستان سعودی باز می‌گردد؛ صورت‌بندی مفهومی که بنیان

خشونت زبانی این گفتمان را تشکیل می‌دهد و در عمل به منشأ و منبع اصلی خشونت رفتاری دولت عربستان و گروه‌های پیرو و حامی این گفتمان بدل گردیده است. بر پایه این خوانش، افراطیون وهابی افزون بر تلاش برای ایجاد جنگ داخلی با حربه تکفیر، به مبارزه با تمامی مذاهب و فرقه‌های اسلامی برخاسته و به جز اندیشه انحرافی خود، سایر گروه‌ها را باطل، حتی کافر و واجب‌القتل خوانده‌اند. آنان تحت عناوین مختلفی نظیر شرک، بدعت، رافضی، مشرک، مرتد و کافر علیه شیعه موضع گرفتند و می‌توان گفت که یکی از دلایل حمایت عربستان سعودی از گروه‌های اسلام‌گرای افراطی، ارائه الگوی نظم جانشین در منطقه از طریق گفتمان سلفی‌گری است. گفتمان سلفی‌گری تلاش دارد با طرح مسائلی همچون شکل‌گیری هلال شیعی و خطرناک جلوه دادن آن به صورت بین‌الادھانی، گفتمان‌های رقیب و میانه‌رو از جمله گفتمان شیعی و گفتمان اخوان‌المسلمین را به حاشیه رانده و گفتمان مورد نظر خود را در منطقه هژمونیک سازد.

بنابراین، عربستان سعودی به منزله پایگاه و پناهگاه عمده گروه‌های تندرو اسلامی مانند سلفی‌ها، همواره در تولید و بازتولید گونه‌ای از گفتمان جهادی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای نقش اصلی را داشته است. محصول تفکرات وهابی یعنی گروه‌های تروریستی - تکفیری نظیر القاعده، طالبان و داعش، مرزی برای خود قائل نیستند و افزون بر کشورهای منطقه، اروپا و حتی آمریکا را نیز در معرض تهدید قرار داده‌اند (Hashemi, 2016: 1-2). از این رو می‌توان گفت که مسأله‌ای که منطقه خاورمیانه را به‌ویژه پس از تحولات سال ۲۰۱۱ درگیر خود کرده است، گسترش بی‌سابقه خشونت در این منطقه است و این مسأله در سال‌های اخیر به دغدغه‌ای برای تحلیلگران و پژوهش‌گران خاورمیانه تبدیل شده است. بر این اساس، پرسشی که مطرح می‌گردد این است که امر سیاسی در گفتمان حکومتی عربستان سعودی چگونه صورت‌بندی شده است و این صورت‌بندی چه تأثیری بر رویکرد سیاست خارجی این کشور در منطقه خاورمیانه (بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷) داشته است؟ فرضیه مورد آزمون این پژوهش این است که گفتمان عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی)، مفهوم امر سیاسی را بر پایه دوست/ و دشمن (به معنای اشمیتی آن یعنی دشمن عمومی و غیر مخرب) صورت‌بندی کرده است و از این رو سیاست خارجی عربستان سعودی، رویکردی آنتاگونیستی، تهاجمی و مبتنی بر حذف و به حاشیه‌رانی «غیر» (از جمله جمهوری اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی مورد حمایت آن در سوریه، فلسطین، عراق، یمن، بحرین و...) است؛ از این رو،

تالی این رویکرد ثمره‌ای جز گسترش خشونت در منطقه نداشته است. برای آزمون و تبیین متغیرهای اصلی پژوهش، از مفهوم‌پردازی کارل اشمیت در خصوص امر سیاسی و روش تحلیل گفتمان لاکلائو و موف بهره گرفته شده است.

۱- ادبیات پژوهش

در ارتباط با نقش گفتمان، ایدئولوژی وهابیت و نظام سیاسی عربستان سعودی در معادلات ژئوپلیتیک و ژئوکالچر خاورمیانه و تأثیر آن بر گسترش خشونت در این منطقه، پژوهش‌های زیادی توسط پژوهشگران خارجی و داخلی انجام گرفته است که در زیر به مهم‌ترین آن‌ها که مشابهت بیشتری با موضوع پژوهش پیش رو دارد اشاره می‌گردد:

برینا استرنند^۱ (۲۰۱۶) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «توضیح خشونت فرقه‌ای در خاورمیانه: مطالعه مقایسه‌ای بحرین و یمن» تلاش کرده است افزایش خشونت فرقه‌ای (به‌عنوان متغیر وابسته) در خاورمیانه را با ارزیابی مقایسه‌ای چهار متغیر مستقل (نارضایتی گروه‌های هویت، نخبگان ابزاری، زمینه‌های منطقه‌ای از جمله جنگ نیابتی بین ایران و عربستان سعودی، سقوط و فروپاشی دولت) در یمن و بحرین توضیح دهد. در این میان سقوط و فروپاشی دولت، چهارمین و بحرانی‌ترین متغیر است که تنش‌های فرقه‌ای را به خشونت‌های فرقه‌ای تبدیل می‌کند. به‌عنوان مثال بحرین و یمن سهامدار سه متغیر اول هستند اما در چهارمین متغیر (یعنی فروپاشی) متفاوت هستند در نتیجه، کشور یمن که سقوط و فروپاشی دولت را تجربه کرده است خشونت فرقه‌ای در حال افزایش است، در حالی که بحرین به دلیل دستگاه دولتی قوی و توانمند، نتوانسته است خشونت فرقه‌ای را تجربه کند. بنابراین نتیجه‌ای که از این مشاهدات می‌توان بیرون کشید این است که تنش‌های فرقه‌ای ایجاد شده در هر دو کشور ناشی از احساس نارضایتی جمعیت شیعه در هر دو کشور است و فرقه‌سازی از این نارضایتی‌ها توسط نخبگان، در درجه اول اهمیت رژیم‌های دولتی در هر کشور است و ماهیت این فرقه‌گرایی، استراتژی تحمیل شده «تفرقه بینداز و حکومت کن» توسط دولت‌های منطقه است که بر پایه رقابت منطقه‌ای بین دو کشور یعنی عربستان سعودی به نمایندگی از اهل سنت و ایران به نمایندگی از شیعیان شکل گرفته است.

¹ Breanna C. Strand

تالی راشل گرومت^۱ (۲۰۱۵) در پایان‌نامه خود تحت عنوان «جنگ سرد جدید خاورمیانه: رقابت عربستان سعودی و ایران» معتقد است که ماهیت رقابت سعودی - ایرانی به شکل‌گیری نوعی جنگ سرد جدید در خاورمیانه دامن زده است. به گفته او ایران و عربستان سعودی با یکدیگر درگیر جنگ نیستند اما عملاً منطقه به دو اردوگاه مسلح بر پایه سیاسی و ایدئولوژی مذهبی تقسیم شده است. هر دو در جستجوی متحدان منطقه‌ای و ترویج فرقه‌گرایی هستند و این روند را در بهره‌برداری از خلاءهای امنیتی دولت‌های ضعیف خاورمیانه در قالب یک سری از جنگ‌های نیابتی از عراق تا لبنان ادامه می‌دهند و برای نفوذ در کشورهای شکست خورده داخلی، به‌عنوان وسیله‌ای برای رقابت استفاده می‌کنند.

گرگوری گاوس^۲ (۲۰۱۴) در مقاله‌ای تحت عنوان «فراتر از فرقه‌گرایی، جنگ سرد جدید خاورمیانه» معتقد است که رویارویی کنونی منطقه، یک عنصر فرقه‌ای مهم دارد، اما تقلیل آن به جنگ «سنی علیه شیعه» ساده‌پنداری است و می‌تواند باعث سوء فهم انگیزه‌های عربستان سعودی و ایران گردد. ریاض و تهران سرگرم بازی موازنه‌ی قدرت هستند. آن‌ها از فرقه‌گرایی به‌عنوان یک ابزار در این بازی استفاده می‌کنند، اما هر دو برای یافتن هم‌پیمانان منطقه‌ای از خط‌گسل‌های فرقه‌ای عبور کرده‌اند و جنگ سرد منطقه‌ای تنها با درک خط و ربط‌های منازعات داخلی، قرابت‌های فراملی و جاه‌طلبی‌های دولت‌های منطقه می‌تواند فهم شود.

سید مهدی طاهری و شجاع احمدوند (۱۳۹۴)، در مقاله «وهابیت و استمرار حاکمیت آل سعود» معتقد هستند که بعد از اتحاد محمد ابن عبدالوهاب و محمد ابن سعود در سال ۱۷۴۴ میلادی، وهابیت در طول سه قرن پیش همواره به‌عنوان ستون اصلی مشروعیت آل سعود مطرح بوده و با توجه به منافع مشترک و اتحاد طرفین، وهابیت ابزاری برای آل سعود به‌منظور تداوم قدرت محسوب می‌شود.

رضا اختیاری امیری (۱۳۹۴) در مقاله «تأثیر تقابل وهابیت سعودی با گفتمان انقلاب اسلامی ایران بر ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه» معتقد است که برون‌دادهای سیاست خارجی عربستان و جمهوری اسلامی ایران در سال‌های اخیر که به ترتیب متأثر از ایدئولوژی وهابیت و آرمان‌ها و اصول انقلاب اسلامی هستند، نقش برجسته‌ای در تشدید رقابت‌های بین دو کشور و متعاقباً شکل‌گیری

¹ Tali Rachel Grumet

² Gregory Gause

ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه ایفا کرده‌اند.

علیرضا کوهکن و سعید تجری (۱۳۹۳) در مقاله «بحران سوریه و سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴)» معتقدند که عربستان سعودی با هدف ارتقای جایگاه منطقه‌ای خود وارد بحران سوریه شده است. زیرا عربستان نزدیکی گروه‌های مقاومت و به‌خصوص سوریه به ایران را به منزله برهم خوردن تعادل منطقه‌ای و به حاشیه رفتن سیاست‌های سعودی می‌داند؛ بنابراین عربستان در هماهنگی با رویکرد غربی - عربی تلاش دارد تا موقعیت ایران را در سوریه کاهش دهد. برخلاف پژوهش‌های یادشده، پژوهش حاضر می‌کوشد از منظری گفتمانی رویکرد عربستان سعودی به امر سیاسی و تأثیر این زاویه دید بر سمت‌گیری سیاست خارجی این کشور و در نهایت چگونگی گسترش خشونت سیاسی در منطقه خاورمیانه (ناشی از اتخاذ چنین رویکردی) را مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

۲- چارچوب نظری پژوهش

۲-۱- مفهوم امر سیاسی کارل اشمیت

در خصوص سرشت و چیستی امر سیاسی دو رویکرد عمده در اندیشه سیاسی قابل شناسایی است: رویکرد نخست؛ امر سیاسی را حاصل توافق و اجماع در عرصه عمومی می‌داند و یا حداقل، تخصم و ستیزندگی را در عرصه عمومی نفی می‌کند، هانا آرنست (۱۹۷۵-۱۹۰۶م) و ژاک دریدا (۲۰۰۴-۱۹۳۰م) نماینده چنین دیدگاهی هستند. اما نظریه‌پردازان رویکرد دوم، فضای سازنده امر سیاسی را فضای قدرت، منازعه و تخصم می‌بینند (Mouffe, 2005: 16) کارل اشمیت^۱ (۱۹۸۵-۱۸۸۸م) و اشمیت‌گرایان با چنین تفسیری امر سیاسی را براساس فضای دشمنی دائمی تحلیل می‌کنند (Schmitt, 2007: 25) و لذا بدون تردید می‌توان گفت که اشمیت مناقشه برانگیزترین متفکر سیاسی و حقوقی سده بیستم آلمان است. وی پدر ایده‌های مهم سیاسی است ایده‌هایی همچون دولت «تام» که البته بعدها دولت «تمامیت‌خواه» نام گرفت (نظری، ۱۳۹۵: ۱۷۸). واقعیت‌های جنگ جهانی اول، تفکر انتزاعی نوکانتی‌ای را که بر جهان‌بینی اشمیت حاکم بود زیرو و کرد و وی را به سوی یک واقع‌گرایی ناب سیاسی سوق داد. در حالی که از دیدگاه اشمیت نوکانتی، دولت تابع حق

^۱ Carl Schmitt

بود، از منظر اشمیت واقع‌گرا، دولت تابع احتمال همیشگی منازعه است. این برداشت از دولت به نقطه‌ی کانونی تفکر اشمیت تبدیل شد و به این باور رسید که اقدام راسخ برای مبارزه با تهدیدات ضروری است زیرا حجت و جودی دولت، حفظ انسجام‌اش به منظور تأمین نظم و ثبات است. چراکه از دیدگاه اشمیت، واقعیت جهان بین‌الملل این است که دولت‌ها همچنان خود را براساس تقابل دوست/ و دشمن گروه‌بندی می‌کنند و این تمایز، امکان همیشه حاضر برای تمامی مردمانی است که در حوزه‌ی سیاسی حضور دارند. اما هر رقیب یا طرف هر منازعه‌ای دشمن نیست بلکه دشمن فقط دشمن عمومی است (اشمیت، ۱۳۹۳ الف: ۲۶-۲۳). از نظر اشمیت جوهر اصلی امر سیاسی، تمایز دوست/ دشمن است. امر سیاسی به بحث درباره شکل‌گیری «ما» در تقابل با «آنها» می‌پردازد و نقطه کلیدی رهیافت اشمیت این است که نشان می‌دهد که هر امر اجتماعی مبتنی بر عمل‌پرد و بیرون‌گذاری^۱ است و از این طریق ثابت می‌کند که به هیچ وجه نمی‌توان به اجماع عقلانی که کاملاً دربرگیرنده و فراگیر^۲ است دست یافت (موف، ۱۳۹۱: ۱۸). امر سیاسی از دیدگاه اشمیت شدیدترین و آخرین حد خصومت می‌باشد و هر خصومت انضمامی هر چه به نقطه‌ی اوج نزدیک‌تر شود سیاسی‌تر می‌شود و انتهای حد خصومت همان گروه بندی دوست/ دشمن است که دولت به‌مثابه واحد سیاسی خود را در وضع دوستی/ دشمنی می‌یابد (اشمیت، ۱۳۹۳ ب: ۱۳ و ۱۱). لذا درک مفهوم دولت در گرو شناخت مفهوم امر سیاسی است و به‌طور قطع، دولت از بیشترین حد اقتدار و آمریت برخوردار می‌باشد. امر سیاسی لاجرم بر تمایزهای غایی خود متکی هست که منشاء همه‌ی کنش‌هایی به‌شمار می‌رود که معنای مشخصاً سیاسی داشته و تمایز سیاسی مشخصی که انگیزه‌ها و کنش‌های سیاسی را می‌توان به آن بازگرداند، تمایز بین دوست/ و دشمن است. دولت در کلیت خود در مقام موجودیتی سیاسی و سازمان‌یافته، خود تکلیف تمایزگذاری میان دوست و دشمن را روشن می‌نماید و در این باره که چه کسی دوست و چه کسی دشمن است تصمیم می‌گیرد (بحرانی، ۱۳۹۲: ۸۵-۸۶).

مفاهیم دوست، دشمن، و مبارزه، دقیقاً زمانی معنای حقیقی خود را پیدا می‌کنند که سخن از امکان واقعی کشتن فیزیکی در میان آورند. جنگ نتیجه دشمنی، به نقطه‌ی اوج رسیدن دشمنی و

¹ Exclusion

² Inclusive

نفی موجودیت دشمن است. تنها در نبرد واقعی است که افراطی‌ترین پیامد گروه‌بندی سیاسی دوست/ و دشمن عیان می‌گردد. حیات بشر، تنش مشخصاً سیاسی خود را از دل این افراطی‌ترین امکان بیرون می‌کشد. لذا جهانی که در آن امکان جنگ به کلی حذف شده باشد، جهانی عاری از سیاست خواهد بود. اینجاست که از دیدگاه اشمیت، پدیده‌ی امر سیاسی را تنها در زمینه امکان همواره حاضر گروه‌بندی دوست/ و دشمن می‌توان درک کرد (اشمیت و دیگران، ۱۳۹۲: ۱۰۴-۱۰۱). اشمیت بر این مدعاست که همه‌ی نظریات راستین سیاسی بر انسان‌شناسی منفی‌ای استوار شده‌اند که انسان را طبیعتاً شرور می‌دانند و بنابراین انسان نیازمند کنترل دولتی قوی است که برای حفظ نظم اجتماعی، تمایز میان دوست/ و دشمن را ترسیم کند (اشمیت، ۱۳۹۳: ب: ۱۵ و ۱۳) و اساساً مرز سیاست و غیر سیاست با تصمیم دولت در تمایز دوست/ دشمن مشخص می‌شود و بحث تمایز دوست/ دشمن را باید به‌مثابه‌ی دال مرکزی امر سیاسی در گفتمان فکری اشمیت دانست (نظری، ۱۳۹۴: ۹۹۱). زیرا اگر تمایز دوستی/ دشمنی قرار است نادیده گرفته و از بین برود، در آن صورت زندگی سیاسی هم با آن از بین خواهد رفت. لذا از نظر اشمیت برای اینکه رابطه ما/ آنها به رابطه‌ای سیاسی تبدیل شود، باید به شکل رابطه دوست/ دشمن آنتاگونیستی درآید. بنابراین نگاه اشمیت نسبت به امر سیاسی، رویکردی آنتاگونیستی یا تخصم کامل است که در حذف کامل «غیر» خود را باز می‌نمایاند (موف، ۱۳۹۱: ۲۳).

۳- روش پژوهش

۳-۱- تحلیل گفتمان لاکلائو و موف

در بین تمامی نظریه‌پردازان گفتمان، نظریه‌ی ارنستو لاکلائو^۱ (۱۹۳۵-۲۰۱۴ م.) و شانتال موف^۲ (۱۹۴۳ م.) جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا این دو متفکر بهتر از دیگران توانسته‌اند نظریه‌ای را که ریشه در زبان‌شناسی دارد، به ساحت اجتماع، فرهنگ و سیاست بکشانند (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۳۹). نظریه‌ای که لاکلائو و موف در کتاب هژمونی و استراتژی سوسیالیستی صورت‌بندی کرده‌اند را نظریه گفتمان می‌گویند. در قلب نظریه گفتمان لاکلائو و موف این اصل محوری وجود

^۱ Ernesto Laclau

^۲ Chantal Mouffe

دارد که یک امر اجتماعی یا یک هویت اجتماعی هیچ‌گاه پایان یافته و تمام شده نیست. آنان با ترجیح امر سیاسی بر امر اجتماعی و بازگرداندن جامعه به وقته‌ی سیاسی تأسیس آن، سنت نظری نوینی را بر ویرانه‌های مارکسیسم کلاسیک استوار ساختند (تاجیک، ۱۳۸۵: ۲۵). از منظر لاکلائو و موف، هر پدیده و عملی جهت معنادار شدن باید گفتمانی باشد. پدیده‌ها و اعمال، زمانی معنادار و قابل فهم می‌شوند که در چارچوب گفتمانی ویژه قرار گیرند. گفتمان حوزه‌ای است که مجموعه‌ای از دال‌ها در آن به صورت شبکه‌ای در می‌آیند و معنایشان در آنجا تثبیت می‌شود. تثبیت معنای یک نشانه در درون گفتمان از طریق طرد دیگر معانی احتمالی آن نشانه صورت می‌گیرد (Laclau & Mouffe, 2001: 138-139). چنانچه بخواهیم گفتمان را به مثابه روش به کار گیریم به چند مؤلفه کلیدی باید اشاره کنیم؛ در آغاز دو مفهوم «دال و مدلول» در نظریه‌ی لاکلائو و موف نقش اساسی دارند. دال‌ها، اشخاص، عبارات، مفاهیم و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب‌های گفتمانی ویژه، بر معانی خاصی دلالت می‌نمایند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌کند، مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان فهم می‌شود (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۳). به شخص، مفهوم یا نمادی که سایر دال‌ها حول محور آن گرد و مفصل‌بندی می‌شوند، «دال مرکزی» می‌گویند. دال مرکزی، همانند عمود خیمه است که اگر برچیده شود، خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان، منظومه‌ای نظام‌مند است و دال برتر، هسته‌ی مرکزی آن می‌باشد و نیروی جاذبه‌ی هسته‌ی «دال مرکزی»، دیگر نشانه‌ها را جذب می‌کند (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴). مفاهیم و نشانه‌ها در این نظریه، «دال‌های شناوری» می‌باشند که گفتمان‌های مختلف در تلاش‌اند به آنها معنا دهند و دال‌هایی را که پیرامون دال مرکزی گرد هم می‌آیند «وقته» می‌نامند. دال شناور دالی است که مدلول آن شناور (یعنی غیرثابت) است. به بیان دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های متنوع سیاسی جهت انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، با هم رقابت می‌کنند. هر گفتمان براساس ساختار نظام معنایی خود، مدلول متجانس با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و دیگر مدلول‌ها را به حاشیه می‌راند (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۵-۳۴۴). به باور لاکلائو و موف، هر نشانه تا زمانی که معنای مورد نظر یک گفتمان را نداشته باشد، یک «عنصر» است (عناصر، دال‌های شناوری می‌باشند که هنوز ذیل یک گفتمان قرار نگرفته‌اند و یا از گفتمان مورد نظر رانده شده‌اند)؛ اما زمانی که حامل معنای یک گفتمان شد، به «وقته» تبدیل می‌شود؛ به عبارت دیگر، وقته

دارای نشانه‌ای نیت‌مند و دارای موضع است، اما وقته هنوز حائز معنای تثبیت شده نیست (Laclau & Mouffe, 2001: 110-113). این تثبیت معنای دال‌ها، حاصل کنش و عملی است که ضمن متعادل و تعریف نمودن آنها، مجموعه و ساختی ویژه و خاص از دال‌ها را می‌آفریند. لاکلاو و موف این عمل را «مفصل‌بندی» نامیده‌اند. دال‌ها بر اثر عمل مفصل‌بندی به مجموعه روابط دال‌های دیگر وارد، و به وقته‌های آن گفتمان تبدیل می‌شوند (سمیعی اصفهانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۹۲). گرچه فرایند تثبیت معنا هیچ‌گاه به‌طور جامع و همیشگی محقق نمی‌شود و تغییر همواره محتمل است، اما گفتمان‌ها دقیقاً به دنبال تثبیت معنا هستند؛ زیرا اساساً با تثبیت معنای دال‌های شناور (با ابداع فرایند مفصل‌بندی و به کمک مفهوم هژمونی) است که موجودیت و نظام معنایی یک گفتمان شکل می‌گیرد. مفهوم کاربردی دیگر در نظریه لاکلاو و موف «غیریت یا دشمن» است که پس از مفصل‌بندی و نشانه‌سازی پدید می‌آید. زیرا نشانه‌های معنادار، هویت‌های متنوعی جهت مفصل‌بندی در رقابت‌های گفتمانی می‌سازند. اسطوره‌پردازی و آرمان‌سازی گفتمان‌ها هم اساساً در فرایند اختلاف و ضدیت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان، تنها در ناسازگاری با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر می‌باشد و مفهوم غیریت در سرشت خود با مفاهیم «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی» همگام است (یورگنسن و فیلیس، ۱۳۸۹: ۵۳-۵۸). کنترل عین و ذهن در فرهنگ و جامعه به‌وسیله «هژمونی» ابزار دیگری هست که به کمک آن، گفتمان خویش را مشروع ساخته و سبب می‌شود تا گفتمان‌های رقیب، گفتمان هژمون را در ساحت رقابتی بپذیرند. هژمونی علت نزدیکی یک دال به مدلولی ویژه و سرانجام، ثبات موقت معنای آن نشانه و تبدیل دال شناور به وقته می‌شود (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۴۵). بنابراین مفهوم هژمونی پیرامون این موضوع است که در عرصه‌ی اجتماع و سیاست، چه کسی برتر خواهد بود؟ به بیان دیگر، کدام قدرت سیاسی درباره شکل‌های مسلط معنا و رفتار در یک زمینه خاص اجتماعی تصمیم خواهد گرفت؟ (مارش و استوکر، ۱۳۹۲: ۲۰۹).

با این توصیف و با الهام از مفهوم امر سیاسی مورد نظر اشمیت و روش گفتمانی لاکلاو و موف، رویکرد گفتمانی عربستان سعودی در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷ به امر سیاسی و تأثیر آن بر الگوی رفتاری این کشور (یعنی عربستان) در عرصه سیاست خارجی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. با توجه به توضیحاتی که ارائه شد به نظر می‌رسد صورت‌بندی امر سیاسی در گفتمان عربستان سعودی (با

دال مرکزی اسلام سنی وهابی) از نوع اشمیتی آن یعنی آنتاگونیستی (یا تخاصم کامل و با هدف حذف و نابودی غیر) و نه آگونیستی (رقابت و تعامل سازنده با غیر) منطبق است. زیرا گفتمان عربستان سعودی «غیر» اصلی خود را گفتمان جمهوری اسلامی ایران (با دال مرکزی اسلام شیعی انقلابی) تعریف کرده و همواره تلاش کرده است در منازعه معنایی خود با این گفتمان، از نفوذ و گسترش آن جلوگیری کند. در بخش بعدی ابتدا صورت‌بندی امر سیاسی در گفتمان عربستان سعودی را توضیح خواهیم داد و سپس ضمن بررسی عناصر گفتمانی، به مصادیق تقابل و هم‌آوردی این دو گفتمان در عرصه عمل اشاره خواهیم کرد.

۴- گفتمان عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی) و صورت‌بندی امر سیاسی

۴-۱- زمینه اجتماعی عربستان و تولد تفکر وهابیت

اکثریت مردم عربستان، مسلمان سنی مذهب بوده و در نجد از فرقه وهابی که مسلک حکام عربستان نیز می‌باشد پیروی می‌کنند (آقایی، ۱۳۶۸: ۱۴). وهابیت اسم فرقه‌ای هست با رهبری محمد ابن عبدالوهاب که بعد از اتحاد با محمد ابن سعود در سال ۱۷۴۴ میلادی، توانستند با کمک هم نخستین دولت سعودی را در منطقه درعیه تشکیل دهند. بعد از این توافق، وهابیت در طول سه قرن پیش همواره به عنوان ستون مهم و اصلی مشروعیت آل سعود مطرح بوده و آل سعود نیز جهت بهره‌برداری از نفوذ و تأیید علمای وهابی، با گره زدن توسعه‌طلبی سیاسی- ارضی خود به اجرای فتوای ابن عبدالوهاب، دیگر نقاط کشور را تسخیر کرد. طی سه قرن پیش به‌خصوص در هشت دهه اخیر، آل سعود با کمک وهابیت به تدریج بر کل سرزمین عربستان مسلط شده و با توجه به منافع مشترک و اتحاد طرفین، وهابیت ابزاری برای آل سعود به منظور تداوم قدرت محسوب می‌شود (طاهری و احمدوند، ۱۳۹۴: ۸۷).

وهابیت در اوایل قرن هیجدهم به تمرکزگرایی سیاسی هدایت شد و در شکل‌گیری اولین امیرنشین سعودی- وهابی نقش داشت و همان‌طور که اشاره شد، اتحاد تاریخی محمد ابن عبدالوهاب و محمد ابن سعود، به شکل‌گیری نخستین دولت سعودی انجامید. این دولت در عربستان به بهانه پالایش ایمان از بدعت و اجرای قانون اسلام گسترش یافت (الرشید، ۱۳۹۳: ۲۱). وهابیت با تکیه بر

دولت، نفت، مدرنیته، و سنت پایه‌گذار وهابیت، محمد ابن عبدالوهاب، به گفتمانی غالب تبدیل شد و علمای وهابی برای تحکیم قلمرو سیاسی، هجرت، تکفیر و جهاد را اشاعه دادند و هر سه مفهوم به تمرکز و سلطه سیاسی کمک کردند. تفاسیری که از هجرت صورت گرفت، بین قلمرو کفر و سرزمین ایمان مرزی عینی ترسیم کرد. بر جمعیت عربستان واجب بود که «سرزمین کفر» خود را ترک کنند و به سرزمین ایمان و تقوا بروند. افراد برای رستگاری و نجات باید به سرزمین‌های تحت حاکمیت سیاسی آل سعود و اقتدار مذهبی علمای وهابی هجرت می‌کردند. بدین سان، تکفیر سایر مسلمانانی که در مناطق شرک می‌زیستند، به روش دیگری برای تحکیم حوزه سیاسی بدل شد. اسلامی کردن مجدد جامعه و رستگاری افراد، منوط به تبعیت از امام برحق، پایه‌گذار عربستان سعودی، یعنی عبدالعزیز ابن سعود بود. پس از طرح این سه مفهوم، تأسیس دولت مدرن در سال ۱۹۳۲ اعلام شد (الرشید، ۱۳۹۳: ۴۳۳-۴۳۱). از این رو با توجه به داده‌های موجود می‌توان گفت که در شکل‌گیری گفتمان عربستان سعودی، دال مرکزی، اسلام سنی وهابی است که با دال‌های دیگری نظیر توحید و یکتاپرستی، مبارزه با شرک و خرافات، مخالفت با عقل، فلسفه، اجتهاد، مسئله وحدت و خلافت دینی - عربی، و دشمنی با شیعیان مفصل‌بندی شده است و همین باعث شده است که عربستان سعودی در غیریت‌سازی خود به دنبال حذف رقیبان خود، مخصوصاً جمهوری اسلامی ایران و هم‌پیمانانش باشد. در ادامه این نگاه عربستان سعودی به امر سیاسی را با روش تحلیل گفتمان لاکلائو و موف مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

۴-۲- مفصل‌بندی گفتمانی و ایجاد زنجیره‌ی هم‌ارزی

مفصل‌بندی سبب تولید نظام معنایی می‌شود و هر گفتمان، چیرگی نظام معنایی خاصی را بر ساحت اجتماعی می‌گستراند. همان‌طور که اشاره شد، با توجه به داده‌های موجود می‌توان گفت که در شکل‌گیری گفتمان عربستان سعودی، دال مرکزی، اسلام سنی وهابی است که با دال‌های دیگری نظیر: (۱) توحید و یکتاپرستی؛ (۲) مبارزه با شرک و خرافات؛ (۳) مخالفت با عقل، فلسفه و اجتهاد؛ (۴) مسئله وحدت و خلافت دینی - عربی؛ (۵) دشمنی با شیعیان، مفصل‌بندی شده است که در ادامه به توضیح هر کدام از این دال‌ها می‌پردازیم.

۱- توحید و یکتاپرستی

توحید و یکتاپرستی، نخستین اصلی است که خداوند همه‌ی پیامبران را برای ابلاغ و نشر آن در

میان بشر مبعوث ساخت. بنابراین هیچ فردی را نمی‌توان پیرو راستین ادیان الهی نامید مگر آنکه این اصل بنیادین را بپذیرد (سبحانی، ۱۳۸۰: ۲۰). محمد ابن عبدالوهاب به توحید دعوت می‌کرد و هر کس می‌پذیرفت خون و مالش سالم می‌ماند، و گرنه خون و مالش مانند کفار حربی حلال و مباح بود (سبحانی، ۱۳۸۵: ۲۸).

۲- مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به اسلام سلف و سلف صالح

می‌توان گفت که برجسته‌ترین وجه آموزه‌های شیخ محمد و همچنین جنبش وهابیت، تأکید بر اعلان، فهم و ابراز این عقیده است که ایمان به وحدانیت خداوند، شرط کافی برای مسلمان شدن نیست، بلکه افزون بر آن، فرد باید در همه حال از پرستش هر چیزی جز خدا دوری کند. بنابراین بخش زیادی از تفکر وهابی، به برشمردن اعمالی می‌پردازد که موجب شرک‌اند (کامینز، ۱۳۹۳: ۳۸-۳۷). مثل زیارت قبور حتی قبر مطهر پیامبر (ص)، ساختن گنبد و بارگاه برای درگذشتگان و نذر و چراغانی برای آنها، بوسیدن ضریح و نماز گزاردن در کنار آن و... را شرک و بت پرستی می‌دانستند و محکوم می‌کردند. از این رو می‌توان گفت که اندیشه بنیادی شیخ محمد، مسئله مبارزه با شرک و دعوت به توحید بود و رسالت خود را مبارزه با شرک و جهاد در راه استقرار توحید و یکتاپرستی می‌دانست.

وهابیون در عمل بیشتر مسلمانان را مشرک، بت پرست و یا کافر قلمداد کرده‌اند و آنها را واجب القتل خوانده‌اند. بدین ترتیب، مبارزه با شرک و بدعت برای آنان شعاری عمومی به عنوان جهاد در راه خدا و توحید، و در واقع نوعی اعلان جنگ به سرتاسر جهان اسلام و پیروان همه مذاهب اسلامی بود و تنها شامل خود آنها و حداکثر حنبلی‌ها نمی‌شد (موثقی، ۱۳۹۳: ۱۷۵-۱۷۴).

۳- مخالفت با عقل، فلسفه، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان و هر گونه نوآوری با عنوان بدعت

به‌طور کلی آنها آنچه را مطابق کتاب، سنت و سیره پیامبر (ص)، خلفای راشدین، صحابه، تابعین و پیشوایان دینی، تا آخر قرن سوم هجری دیده‌اند، پذیرفته‌اند و امور و پدیده‌هایی را که بعد از قرن سوم به وجود آمده‌اند، بدعت و حرام دانسته‌اند؛ مثل منع فراگیری فلسفه، منطق و علوم جدید.

۴- مسئله وحدت و خلافت دینی - عربی و ضدیت با ترکان عثمانی

می‌توان گفت که شعار دعوت به اتحاد اسلامی وهابیان همانند دعوت ابن تیمیه، صرفاً مسلمانان

سنی را از تفرقه و پراکندگی منع می‌کرد و تنها آنها را به وحدت و یکپارچگی علیه دشمنان داخلی و خارجی حتی شیعیان دعوت می‌کرد. محمد ابن عبدالوهاب بعد از توسعه دعوت و قدرت وهابیان و آل سعود، درصدد گسترش این دولت و حکومت دینی در سراسر جهان عرب و اسلام برآمد و به‌شدت علیه خلافت عثمانی که آن هم سنی بود موضع گرفت و ترکان را نامسلمان و غاصب خلافت دانسته و عقیده داشت که خلافت همیشه حق عرب است.

۵- دشمنی با شیعیان

اختلاف شیعه و سنی ریشه‌ای عقیدتی و تاریخی دارد و می‌توان گفت که از احمد ابن حنبل تا ابن تیمیه و نیز تا ابن عبدالوهاب این ضدیت و موضع‌گیری مذهبی - سیاسی علیه شیعیان ادامه داشته و تکرار و تشدید شده است. آنان با رد و طرد عقل، فلسفه، اجتهاد، تصوف و عرفان و تفسیر و هرگونه فراتر رفتن از ظواهر، کاملاً در مقابل تشیع که دارای مایه‌های عقلی، فلسفی، اجتهادی و... است قرار می‌گیرند. آنان به استناد به برخی از آداب، عادات و عبادات شیعیان، تحت عناوین مختلفی نظیر شرک، بدعت، رافضی، مشرک، مرتد و کافر، علیه شیعه موضع گرفتند و در این امر حتی از ابن تیمیه نیز بسیار سطحی‌تر و افراطی‌تر عمل کردند (موثقی، ۱۳۹۳: ۱۹۰-۱۷۸). از این رو با توجه به این مفصل‌بندی می‌توان گفت که منازعه‌ی اصلی بین عربستان سعودی و ایران است. عربستان نماینده اسلام سنی از طریق وهابی‌گری و ایران نماینده اسلام شیعه از طریق اندیشه‌های امام خمینی است (Strand, 2016: 115).



نمودار شماره ۱) مفصل‌بندی گفتمان عربستان سعودی

۳-۴- غیریت‌سازی و مرزبندی

فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفاهیم «غیریت» و «ضدیت» ناممکن است. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان، صرفاً در کشمکش با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. از این رو گفتمان‌ها دائماً در برابر خویش غیریت‌سازی می‌کنند (کسرایبی و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۷).

همان‌طور که اشاره شد، علمای وهابی با تکیه بر سنت پایه‌گذار وهابیت، محمد ابن عبدالوهاب، برای تحکیم قلمرو سیاسی، هجرت، تکفیر و جهاد را اشاعه دادند و هر سه مفهوم به تمرکز و سلطه سیاسی کمک کردند. تفاسیری که از هجرت صورت گرفت، بین قلمرو کفر و سرزمین ایمان مرزی عینی ترسیم کرد که امروزه عربستان سعودی به عنوان پرچم‌دار ایده وهابیت، تبلیغات منظم، گسترده و سازمان‌یافته‌ای علیه تشیع و انقلاب اسلامی دنبال می‌کند و چنانچه از گفتار و عملکردهایشان بر می‌آید، انقلاب اسلامی ایران را تهدیدی بزرگ علیه خود به حساب می‌آورند (آقایی، ۱۳۶۸: ۶-۷). این موضوع را پس از معرفی گفتمان جمهوری اسلامی ایران به مثابه غیر حذف شونده، تفصیل و بررسی خواهیم کرد.

۱- گفتمان جمهوری اسلامی ایران (با دال مرکزی اسلام شیعی انقلابی) و صورت‌بندی امر

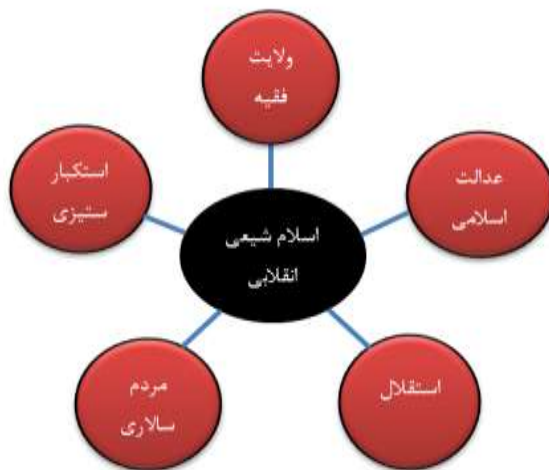
سیاسی

حاکمیت پنج دهه گفتمان ناسیونالیسم آمرانه که براساس نوسازی وابسته به غرب بود، با فعال شدن اسلام سیاسی در ایران و تثبیت تصور اجتماعی حکومت دینی با رهبری امام خمینی به حاشیه رفت. انقلاب اسلامی به نفی هژمونی هویت‌های قبلی در قالب‌هایی نظیر ایران شهری و باستان‌گرایی، غرب‌گرایی، شبه مدرنیزاسیون، کمونیسم و سوسیالیسم پرداخت و با پذیرش هویتی «معناساز» و «معنابخش» از فرهنگ سیاسی اسلام شیعی انقلابی، به ترسیم زوایا و ابعاد «بودن در این جهان» اقدام کرد. الگویی که با ارائه درکی جدید اما ریشه‌دار از مذهب شیعه توانست بر بحران هویت پیش از انقلاب غلبه کند و طی یک فرایند تاریخی به صورت الگوی پیروز فعالیت سیاسی جلوه نموده و هویتی نو و متمایز را بر پایه بنیان‌های دینی و ارزشی شکل دهد. گفتمان انقلاب اسلامی توانست گفتمان هویتی ملی‌گرا - سکولار (گفتمان رسمی دولت پهلوی)، گفتمان هویتی لیبرال - ملی‌گرا و گفتمان مارکسیسم و سوسیالیسم (گفتمان هویتی چپ) را که در دوران پهلوی فعال بودند را غیرت‌سازی کرده و گفتمان خود را برجسته‌سازی نماید (سمعی اصفهانی و کیانی، ۱۳۹۴: ۲۷۴-۲۷۳).

گفتمان جمهوری اسلامی (با دال مرکزی اسلام شیعی انقلابی) درصدد دستیابی به حکومت دینی و نفی سکولاریسم بود. امام خمینی از همان شروع فعالیت خود، اسلام را به عنوان ستون گفتمان خویش قرار داد. دال‌هایی نظیر ولایت فقیه، استکبار ستیزی، مردم‌سالاری، استقلال و عدالت اسلامی را پیرامون دال مرکزی اسلام شیعی انقلابی مفصل‌بندی نمود و توانست به تثبیت نظام معنایی خویش در ذهنیت اجتماع دست زند. مهمترین شاخص در گفتمان سیاسی امام خمینی تأکید بر حفظ سنت‌ها و پاسداری از ارزش‌ها بود که مظهر آن در تشکیل حکومتی مبتنی بر ولایت فقیه عینیت می‌یافت. حکومتی که در رأس آن، فقیه باتقوا و عادل رهبری جامعه را بر عهده می‌گرفت. لذا امام با به حاشیه‌رانی حکومت پادشاهی پهلوی، آن را حکومتی غیرمشروع و شخص شاه را فردی ظالم معرفی کرد که نبایستی در رأس امور باشد.

در گفتمان امام، عزت و استقلال برای کل امت اسلامی هست و این رسالتی است که بر دوش شخص مسلمان نهاده شده است. اسطوره‌سازی امام از اسلام سیاسی باعث شد تا در موارد مکرر بر

پیغام انقلاب اسلامی برای کل جهان و نیز الگو بودن آن برای همه‌ی مردم ستم‌دیده تأکید نماید. عدالت اجتماعی هم یکی از مهمترین خطوط در گفتمان سیاسی امام است. در قرائت امام از اسلام سیاسی، تمام برنامه‌های حکومت همانند قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا باید در راستای اجرای عدالت اجتماعی و پُر کردن شکاف‌های طبقاتی باشد و از هیچ نظریه و فرهنگی نبایستی جهت نظم بخشی به جامعه اسلامی به غیر از اسلام استفاده کرد (افسرده و دیگران، ۱۳۹۸: ۵۸-۵۹). از این رو می‌توان گفت که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اصولی استوار است که در عرصه بین‌المللی راهنمای رفتار و کنش سیاست خارجی قرار می‌گیرند (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۱۲۹). لذا در عرصه منطقه‌ای، ارزشها و اصول گفتمان جمهوری اسلامی با تعریف مدنظر گفتمان عربستان سعودی از امر سیاسی در تعارض قرار گرفت. به گفته گرومت، انقلاب ۱۹۷۹ باعث افزایش تنش بین عربستان سعودی و ایران شد. زیرا ایران در تلاش برای صادر کردن سبک انقلاب خود در اطراف خاورمیانه و نقض و زیر سوال بردن سلطنت عربستان سعودی است و این موضوع، عربستان سعودی و ایران را در معرض خطر امنیتی قرار داده است. در مقابل، عربستان سعودی استراتژی سیاست خارجی ضد ایران را توسعه داد و از طریق تشکیل شورای همکاری خلیج فارس و همچنین از طریق تأمین بودجه عراق در طول جنگ دهه ۱۹۸۰ که بین عراق و ایران اتفاق افتاد، در تلاش برای مهار ایران برآمد. از سوی دیگر ایران به دنبال راه‌هایی برای مقابله با نظم منطقه‌ای مورد حمایت عربستان سعودی و آمریکا همچون حمایت از حزب‌الله، حماس و همکاری با رژیم اسد در سوریه رفت (Grumet, 2015: 144).



نمودار شماره ۲) مفصل‌بندی گفتمان جمهوری اسلامی ایران

۴-۴- اسطوره‌سازی

اسطوره‌ها حاصل بی‌قراری گفتمان‌های حاکم بر نظام اجتماعی هستند و لذا به دنبال رهایی از این بی‌قراری و ایجاد یک عینیت اجتماعی جدید می‌باشند. برای اینکه اسطوره‌ای شکل بگیرد بایستی از سطح بی‌قراری‌ها و تقاضاهای موجود فراتر رفت و شکلی استعاری به خویش بگیرد زیرا واقعیت اجتماعی متکثر و پیچیده است و نمی‌توان آن را بازنمایی کرد لذا ناچار بایستی به استعاره و اسطوره‌ای پناه برد که به هر حال با واقعیت فاصله دارد. اسطوره‌ها با ایجاد یک فضای آرمانی و استعاری به تصور اجتماعی تبدیل می‌شوند اما همواره میان فضای آرمانی با فضایی که بازنمایی و عینیت یافته، فاصله‌ای پُر نشدنی وجود دارد و همین هم امکان پیدایش گفتمان‌ها و اسطوره‌های جدید را فراهم می‌سازد (حقیقت، ۱۳۹۸: ۵۸۸-۵۸۹).

در توضیح این قسمت، چنانچه اشاره شد، اتحاد تاریخی شیخ محمد ابن عبدالوهاب و محمد ابن سعود، به شکل‌گیری اولین دولت سعودی انجامید. این دولت در عربستان به بهانه پالایش ایمان از بدعت و اجرای قانون اسلام گسترش یافت. رونق نفتی دهه ۱۹۷۰ به رژیم امکان داد تا آخرین دستاوردهای مدرنیته عربی را گسترش دهد. تکنولوژی و نقل و انتقال آسان، زمینه تحکیم تفکر

وهابی را فراهم و حلقه پیروان را وسیع تر کرد. از این رو تفکر وهابی پیش از موقع فراملی شد و این فرایند با شدت و حدت در دهه‌ی ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ آغاز شد. جهادیون تفاسیر وهابی را با خود به افغانستان بردند و در آنجا این امر با فرایند بازتفسیر صورت گرفت. پس از سال ۲۰۰۱، همراه با بروز خشونت در شهرهای عمده سعودی، مباحث مربوط به تفاسیر دینی نیز در داخل ادامه پیدا کرد. جهادی‌ها تفاسیر انقلابی را بسط داده و آن را بر سنت وهابی قائم ساختند. آنان می‌گفتند استادان اولیه‌ی خود به پروژه خیانت کرده و نتوانسته‌اند آن را به نتایج منطقی‌اش برسانند. جهادی‌ها سنت دینی جدیدی را وارد نساختند بلکه صرفاً تفاسیر وهابی را بازنگری کردند؛ آنان بر نمادها و معنایی دست گذاشتند که طنین اجتماعی داشت. به سبک نسل اولیه‌ی علمای وهابی، علمای جهادی جوان، نقش حافظان مطمئن پیام اصیل محمد ابن عبدالوهاب را به عهده گرفتند. گفتمان جهادی سعودی در یک بستر اقتدارگرا ظهور کرد و می‌توان گفت که معمولاً جهاد، مبارزه در راه خدا تفسیر می‌شود، اما در واقع مبارزه بر سر تفسیر دین و هویت در دورانی است که چندین گفتمان رقیب و هویت‌های متکثری وجود دارد (الرشید، ۱۳۹۳: ۴۳۹-۴۳۴).

۴-۵- تفکر وهابی و تلاش برای هژمونیک شدن؛ حذف رقیبان و گسترش خشونت سیاسی در منطقه

همان‌گونه که بر پایه روش تحلیل گفتمان لاکلائو و موف توضیح داده شد، مفهوم هژمونی پیرامون این موضوع است که در عرصه‌ی اجتماع و سیاست، چه کسی برتر خواهد بود و یا کدام قدرت سیاسی درباره شکل‌های مسلط معنا و رفتار در یک زمینه خاص اجتماعی تصمیم خواهد گرفت؟ از این رو می‌توان گفت که امروزه عربستان سعودی سیاست‌های راهبردی خود را در هر دو عرصه داخلی و خارجی، با تفکر وهابیت و سلفی‌گری تنظیم می‌کند و در حال حاضر لابی قدرتمند سلفی بر این کشور حاکم است و این جریان تأثیر مستقیمی بر سیاست خارجی این کشور جهت تبدیل شدن به هژمونی منطقه دارد (Dorsey, 2016: 357). تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، این موضوع چندان تأثیری بر روابط میان ایران و عربستان سعودی نداشت، اما با شکل‌گیری جمهوری اسلامی و تصویب قانون اساسی که در آن بر لزوم حمایت از مستضعفان و مظلومان در اقصی نقاط جهان تأکید شده بود، نحوه‌ی رفتار وهابیون با شیعیان این کشور، به یکی از متغیرهای اصلی در روابط فی‌مابین تبدیل شد.

۱- دشمنی با ایران و حمایت از گروه‌های سلفی رادیکال در کشورهای منطقه جهت رویارویی با جمهوری اسلامی ایران

ریشه اختلافات سیاست خارجی میان ایران و عربستان سعودی بیش و پیش از اینکه به نگرش‌های متفاوت و بعضاً متضاد سیاسی و امنیتی سیاست‌مداران ایران و عربستان سعودی به معادلات خاورمیانه بازگردد، ناشی از مسائل فرقه‌ای و عداوت تاریخی وهابیون با شیعیان است. به عنوان نمونه، تبلیغات جریان‌های سلفی وهابی که با دلارهای نفتی در گوشه و کنار ایران شکل گرفته و برآیند آن یعنی جریان‌های تروریستی چون جندالله را نمی‌توان تنها به پای اختلافات سیاسی عربستان سعودی با ایران نوشت. حمایت عربستان سعودی از طالبان نیز با انگیزه‌ی وهابیون برای رقابت با نفوذ تشیع در منطقه و همچنین شناساندن خود به عنوان ام‌القرای جهان اسلام انجام می‌شد (Steinberg & Woermer, 2013: 2-3). بنابراین می‌توان گفت که از زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس یک نظام شیعی در این کشور، عربستان سعودی با یک چالش هویتی در قالب «دیگری» در منطقه مواجه شده که تهدیدی جدی علیه مشروعیت مذهبی و هویت سیاسی آن کشور محسوب می‌گردد. از این‌رو دولت سعودی سعی کرده تا با هر گونه تحرک سیاسی، دیپلماتیک و اقتصادی جمهوری اسلامی در شبه‌جزیره عربستان و زیرسیستم خلیج فارس و منطقه خاورمیانه مقابله کند و همچنین مانع از قدرت‌یابی شیعیان در هرم قدرت سیاسی کشورهای عربی شود (Nuruzzaman, 2012: 2-3).

جریان وهابیت با به میان کشیدن اختلافات مذهبی و دامن‌زدن به مسائل فرقه‌ای و قومی در سطح داخلی (بدرفتاری با شیعیان) و منطقه‌ای و نیز خلق پایگاه‌های عملیاتی در برخی از کشورهای همسایه و تهدید امنیت ملی ایران، سبب شکل‌گیری اختلافات سیاسی گسترده‌ای میان جمهوری اسلامی با برخی از کشورهای همسایه شده است (Ighani, 2016: 3). جریان وهابیت با تحریک دولت‌ها و جوامع عربی حاشیه خلیج فارس، همواره سعی در خطرناک جلوه دادن جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های اتخاذ شده از سوی این کشور دارند. حمایت گسترده سیاسی، اقتصادی و نظامی از عراق در جنگ تحمیلی با ایران، تشکیل «شورای همکاری خلیج فارس» و تأکید بر امنیت جمعی کشورهای عضو برای مقابله با ایران در منطقه، اتخاذ سیاست ائتلاف و اتحاد با ایالات متحده آمریکا و برقراری سیستم دفاعی دریایی و هوایی مشترک با آن کشور، افزایش خریدهای تسلیحاتی و برگزاری مانورهای نظامی مشترک با دیگر کشورها، اتخاذ مواضع غیردوستانه و گاهی خصمانه در

قبال مسئله هسته‌ای و حمایت از تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران و در نهایت مخالفت و رقابت با سیاست‌های منطقه‌ای ایران در کشورهای همسایه و مناطق هم‌جوار نظیر آسیای مرکزی و قفقاز، لبنان، فلسطین اشغالی، افغانستان، عراق و در سال‌های اخیر همراهی با کشورهای اردن، مصر و امارات در تشکیل جبهه‌ای موسوم به «جبهه سازش» برای مقابله با حزب‌الله و گروه‌های مقاومت، فقط بخشی از سیاست‌های خصمانه عربستان سعودی در برابر جمهوری اسلامی ایران بوده است (منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۷۸). همچنین حمایت از گروه‌های سلفی رادیکال در کشورهای همسایه شرقی ایران همچون پاکستان و حمایت معنوی و مادی از سپاه صحابه این کشور (که اکثر فعالیت‌های آن در ضدیت با شیعه متمرکز است) (Ahmar, 2008: 7; Rana, 2016)، و در افغانستان با حمایت‌های آشکار و پنهان از طالبان از همان بدو پیدایش این گروه (با اعلام مواضعی همچون جهاد با شرک و کفر) از جمله اقدامات دولت سعودی برای جلوگیری از نفوذ انقلاب اسلامی بوده است. همچنین در کشور همسایه غربی ایران همچون عراق، پس از سرنگونی صدام حسین از قدرت، تحلیل مقامات عربستانی این بود که موازنه قدرت در منطقه به ضرر آنها برهم خورده است و باید هرچه سریع‌تر برای احیای آن اقدام کنند (Gause, 2007: 1). زیرا با دموکراسی‌سازی در عراق، شیعیان با ۶۵.۷۰ درصد جمعیت به صحنه قدرت راه یافتند و از اعراب سنی با حدود ۲۰ درصد پیشی گرفتند^۱. بنابراین با تحریک گروه‌های سنی مذهب عراقی و حمایت از بعثی‌های این کشور، همچنین با شروع عملیات‌های تروریستی توسط داعش، با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی از این گروه درصدد جلوگیری از نفوذ ایران برآمد. اما شکست داعش در عراق و موفقیت‌های ارتش این کشور در سال ۲۰۱۷، پایانی بر رویای عربستان سعودی مبنی بر تشکیل دولت خلافت اسلامی به رهبری اهل تسنن بود. از این‌رو در فضای پس‌داعش در عراق، حربه مهمی که برای عربستان سعودی باقی مانده است، تضادهای هویتی عرب در برابر عجم است. دولت سعودی می‌کوشد تا با راه‌اندازی جنگ روانی در میان ملت عراق، شکاف بین شیعیان و اهل تسنن را دامن زده و با ایجاد موج احساسی، فضا را برای فشار بیشتر بر دولت عراق برای کاستن از نفوذ ایران فراهم سازد (Turak, 2018). بنابراین بررسی سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال ایران در هزاره

^۱ شیعه یکی از مذاهب اسلامی است که حدود ۱۳-۱۰ درصد جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهد.

سوم میلادی به‌ویژه پس از آغاز بهار عربی^۱ در کشورهای شمال آفریقا و جنوب غربی آسیا، حاکی از این واقعیت است که کنش‌ها و سیاست‌های دولت سعودی تا حد زیادی تحت تأثیر هویت مذهبی هست؛ هویتی که در تقابل با هویت رقیب معنا می‌یابد و تبیین‌کننده منافع ملی این دولت است (اختیاری امیری، ۱۳۹۴: ۱۲۶).

۲- بحرین و نقش مستقیم عربستان سعودی در سرکوب خیزش مردمی

بحرین کشوری است در شبه‌جزیره عربستان که شیعیان، اکثریت جمعیت این سرزمین را تشکیل می‌دهند و قبل از روی کار آمدن خاندان آل خلیفه بخشی از امپراتوری ایران بوده است (Terrill, 2011: 19). پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از پادشاهی‌های خلیج فارس نسبت به منافع واقعی ایران در بحرین، بدبینی و سوء ظن داشتند چرا که تصور می‌کنند بحرینی‌ها ستون پنجم بالقوه‌ای برای ایران هستند و این امر می‌تواند کل منطقه را دستخوش بی‌ثباتی کند. از سوی دیگر، نزدیکی استان شرقی عربستان (که هم عمده تولیدات نفتی در این استان است و هم عمده شیعیان عربستان در این منطقه زندگی می‌کنند)، با بحرین، نگرانی عمده سعودی‌ها است زیرا همانند بسیاری از بحرینی‌ها، شیعیان عربستان سعودی، دولت خود را به تبعیضات خشونت‌آمیز نسبت به جامعه شیعه متهم می‌کنند (Remete, 2011: 23-24). اینجاست که سعودی‌ها معتقد هستند که آنچه در جامعه شیعه بحرین رخ می‌دهد می‌تواند نشان‌دهنده این باشد که چه اتفاقی ممکن است برای شیعیان عربستان سعودی بیفتد (Mabon, 2012). در نهایت، ارتباط نزدیک با بحرین برای سعودی‌ها ضروری است چرا که از سال ۱۹۹۵، میزبان ناوگان پنجم ایالات متحده است که برای تضمین منافع واشینگتن و امنیت متحدان خود در آنجا مستقر شده است (Ayoob, 2012: 87). این ملاحظات باعث شد که به دنبال بهار عربی و خیزش مردم بحرین در فوریه ۲۰۱۱ که خواستار سرنگونی رژیم آل خلیفه بودند، عربستان سعودی در پی توافق با آل خلیفه و در رویکردی تقابلی با جمهوری اسلامی ایران، در مارس ۲۰۱۱ دست به اقدام نظامی و مداخله جویانه در سرکوب خیزش مردم بحرین بزند؛ یعنی با رویکردی تهاجمی و سرکوب‌گرایانه به کمک آل خلیفه آمد و این رژیم را در سرکوب‌ها حمایت کرد (Furtig, 2013: 13). زیرا این خیزش به خاطر اکثریت جمعیت آن که شیعه هستند، از منظر

^۱ بهار عربی ابتدا در تونس پس از خودسوزی محمد بوعزیزی در دسامبر ۲۰۱۰ در اعتراض به فساد و بد رفتاری پلیس آغاز شد و به مرور چندین کشور عربی را دستخوش تحولاتی عمیق نمود.

آل سعود می‌توانست منبعی الهام‌بخش برای شیعیان عربستان باشد که نزدیک چند دهه است برای تحقق مطالبات خود جنگیده‌اند (هزاوه‌ای و باوریان، ۱۳۹۵: ۱۷۶).

واکنش ایران به این تحولات را ناشی از نقش‌های ملی ایران در گفتمان این کشور می‌توان ارزیابی نمود. ایران در مورد تحولات بحرین هیچ رفتاری مبنی بر حمله به عربستان سعودی و یا تشدید رقابت با این کشور به روش مستقیم در پیش نگرفت (سمیعی اصفهانی و درج، ۱۳۹۷: ۷۴) با این حال و علیرغم انکار مکرر احزاب اپوزیسیون شیعه مبنی بر دخالت ایران در اغتشاشات، خاندان سلطنتی و نخبگان سیاسی بحرین، همراه با همسایگان سنی خود در سراسر جهان عرب و به ویژه در خلیج فارس، مطمئن بودند که ایرانی‌ها در حال به هم زدن دیگ هستند. پس از تشدید اعتراضات در ۱۳ مارس ۲۰۱۱ و با توجه به تهدید مراکز مالی در منامه (پایتخت بحرین)، دولت بحرین از شورای همکاری خلیج فارس خواست تا نیروهایی را برای سرکوب ناآرامی‌ها اعزام کند. روز بعد، واحد واکنش سریع سازمان (یا نیروی سپر شبه جزیره) از امارات به بحرین مستقر شد و در این میان، ۱۲۰۰ سرباز سعودی و ۶۰۰ پلیس مواضع کلیدی در بحرین را اشغال کردند (Blanga, 2020).

۳- تخصیص با نظام سوریه و تلاش در سرنگونی آن

به منظور درک بهتر نقش سوریه در منطقه، بایستی به اتحاد استراتژیک سوریه با جمهوری اسلامی ایران و نقش نیابتی آن در منطقه تمرکز کرد (Tzemprin, Jozic & Lambare, 2015: 193-194). سوریه به عنوان ایجاد کننده ارتباط با حزب‌الله و به عنوان کانال اصلی جهت تقویت جبهه مقاومت به‌شمار می‌رود. تمایل این کشور به ایران به لحاظ سیاست‌های منطقه‌ای جهان عرب باعث شده تا نفوذ ایران در منطقه تقویت شود که این امر خوشایند عربستان سعودی نیست. به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران خاورمیانه، ریشه دخالت عربستان سعودی در جنگ داخلی سوریه در چارچوب «جنگ سرد»^۱ میان قدرت‌های برتر منطقه قابل ارزیابی است. اردوگاه شیعیان به رهبری ایران با متحدانش (یعنی سوریه و حزب‌الله) در مقابل اردوگاه سنی به رهبری عربستان سعودی و سایر پادشاهی‌های خلیج فارس و همچنین اردن، مصر و حتی ترکیه قرار دارد.

بنابراین، بر پایه نگاه اشمیتی عربستان سعودی به امر سیاسی، ایران؛ تهدید و در واقع «دیگری»^۲

^۱ Cold War

^۲ Other

اصلی برای امنیت ملی این کشور به شمار می‌آید. رقابت تهران برای دستیابی به تسلیحات هسته‌ای و نفوذ این کشور در سوریه به همین معناست. در همین رابطه؛ جیمز اسمیت^۱، سفیر سابق ایالات متحده در عربستان سعودی بر این موضوع تاکید می‌کند که «سه نگرانی اصلی در سیاست خارجی عربستان سعودی ایران، ایران و ایران هستند.» ریاض در نبرد برای هژمونی در خاورمیانه، قدرت فزاینده ایران را از جمله در عرصه نظامی، به عنوان یک تهدید بزرگ درک می‌کند و در نتیجه برای سرنگونی رژیم دمشق، مهمترین متحد تهران، تلاش می‌کند. اینکه عربستان سعودی تا چه حد از ایران می‌هراسد، در اظهارات برنارد هایکل^۲، استاد مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه پرینستون منعکس شده است که برای سعودی‌ها، برنامه هسته‌ای ایران و جنگ سوریه بخش‌هایی از یک درگیری هستند. وی اظهار می‌دارد که یکی از دولتمردان برجسته سعودی به من گفت: «اگر در بحران سوریه مداخله نکنیم، بعداً مجبور خواهیم بود در داخل پادشاهی خودمان با آنها بجنگیم» (Blanga, 2020).

بنابراین با این نگاه به امر سیاسی، عربستان سعودی در سال ۲۰۱۲ به‌طور رسمی در تحولات داخلی سوریه (که اعتراضات آن از مارس ۲۰۱۱ شروع شده بود) به ایفای نقش پرداخت زیرا به دنبال تحولات حادث شده (همچون بهار عربی)، امنیت ملی عربستان سعودی در دو حوزه داخلی و منطقه‌ای دچار تلاطم شدید شد؛ از یک طرف با اعتراضات و ناآرامی‌های داخلی مواجه بود و از طرف دیگر تحولات داخلی کشورهای هم‌پیمان عربستان سعودی به نفع این دولت پیش نمی‌رفت. لذا در قبال کشورهای مختلف سیاست دوگانه‌ای را در پیش گرفت؛ به‌طوری‌که در قبال تحولات بحرین اقدام به لشکرکشی نظامی در چارچوب نیروهای نظامی شورای همکاری خلیج فارس در حمایت از آل خلیفه نمود و در خصوص بحران داخلی سوریه که کشور هم‌پیمان ایران است، اقدام به حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی از مخالفین دولت بشار اسد نمود تا ضمن تضعیف و فروپاشی دولت اسد، هم از قدرت منطقه‌ای ایران بکاهد و هم از سوی دیگر بتواند تحولات داخلی خود را کنترل کند (کوهکن و تجری، ۱۳۹۳: ۱۱۸-۱۱۶). از این‌رو عربستان سعودی به حمایت سیاسی از مخالفین بشار اسد اکتفا نکرد بلکه با حمایت مالی و نظامی پای گروه‌های افراطی و

¹ James B. Smith

² Bernard Haykel

خشونت طلب را به سوریه و پس از آن عراق و افغانستان باز کرد (Dorsey, 2017). بررسی‌ها مبین این نکته است که عربستان سعودی در بستر تروریسم تکفیری، به دنبال شکل‌دهی نوعی موازنه تهدید علیه جمهوری اسلامی ایران در منطقه است (هدایتی شهیدانی و مرادی کلارده، ۱۳۹۶: ۹۱-۹۰) و گروه‌های افراطی - تکفیری همچون داعش، هویت خود را بر پایه تضاد با ایدئولوژی شیعه تعریف کرده و در همه جا تلاش می‌کنند با غیرت‌سازی مبتنی بر نفی دیگری، به یارگیری و بقای خود ادامه دهند (Haynes, 2006: 177).

۴- بحران یمن و قدرت گرفتن جنبش انصارالله - تهاجم نظامی عربستان سعودی

با آغاز نابسامانی‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، یمن نیز دستخوش تحولات انقلابی شد (Bagherpour et al., 2016: 3). کناره‌گیری علی عبدالله صالح در نتیجه اعتراضات سال ۲۰۱۲ و تحمیل عبدالرئیه منصور هادی (معاون علی عبدالله صالح) به عنوان رئیس جمهور یمن که با تصمیم شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آمریکا صورت پذیرفت، به پایان تحولات اعتراضی در یمن منجر نگردید و ناکامی دولت جدید در تقسیم قدرت میان گروه‌های معترض نیز در عمل باعث افزایش تحریکات شیعیان یمنی شد. هم‌زمانی این موضوع با تقویت نیروهای القاعده در جنوب این کشور به تشدید بی‌ثباتی و ناامنی در این کشور انجامید. به هر ترتیب، نفوذ چشم‌گیر حوثی‌ها در یمن و مقبولیت بالا، نگرانی همسایه شمالی آنها یعنی عربستان سعودی با حدود ۱۴۰۰ کیلومتر مرز مشترک را برانگیخت؛ تا جایی که به اعتقاد برخی کارشناسان، موضوع یمن برای عربستان سعودی اساساً یک مسئله خارجی نیست؛ بلکه مسئله امنیت ملی است (Jan & Majid, 2017: 192-196).

عربستان سعودی استدلال می‌کند که تسلط حوثی‌ها در صنعا به معنای «هنجارشکنی» و غضب خطرناک قدرت در این کشور است. اما از منظر ایران، این رویدادها، نتیجه طبیعی سرکوب و روابط خارجی دولت یمن است. عربستان سعودی عملیات نظامی خود را با درخواست عبدالرئیه منصور هادی (رئیس جمهور مخلوع)، برای حفاظت از یمن و مردم آن توجیه می‌کند. در مقابل، ایران مشروعیت منصور هادی را به چالش می‌کشد و مداخله نظامی را خودسرانه و غیرقانونی می‌داند. عربستان سعودی، حوثی‌ها را نماینده ایران می‌داند که با هویتی شیعی متحد شده‌اند. اما ایران عقیده حوثی‌ها را از نظر مذهبی متفاوت می‌داند ولی آرمان آنها را با برنامه سیاسی خود مرتبط می‌داند. با این حال،

بسیاری از تحلیلگران ایرانی بر این باورند که آمریکا و متحدان خاورمیانه‌ای آن، برای مهار جمهوری اسلامی ایران، کارت فرقه‌ای را بازی می‌کنند. آنان گسترش سلفی‌گری و به‌ویژه ظهور داعش را پیامدهای مورد نظر دستکاری دولت می‌دانستند. عربستان سعودی به عنوان خط مقدم این جنبش ارتجاعی، با هدف براندازی حرکت انقلابی شناخته می‌شود. ریاض متهم به ترویج ایدئولوژی‌های ضد شیعه و ضد ایرانی برای به راه انداختن جنگ نیابتی علیه ایران و تضعیف قدرت نرم آن است. برخی از تحلیلگران ایرانی حدس می‌زنند که عملیات نظامی عربستان سعودی علیه یمن، با هدف شکست مذاکرات هسته‌ای ایران با گروه ۵+۱ صورت گرفت. زیرا عربستان سعودی تهاجم هوایی خود را علیه جنبش انصارالله در یمن با ادعای حمایت از منصور هادی در ۲۶ مارس ۲۰۱۵ آغاز کرد، و دیپلمات‌ها برای مذاکرات نهایی بر سر چارچوب توافق هسته‌ای در آوریل ۲۰۱۵ تشکیل جلسه دادند (Selvik, 2015: 1-2؛ نجات و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴۰).

آغاز جنگ یمن اگرچه ظاهراً برای بازگرداندن منصور هادی به قدرت بود، اما در واقع برای جلوگیری از قدرت گرفتن جنبش انصارالله و شیعیان زیدی و حذف آنان از قدرت سیاسی، جبران خسارت جنگ‌ها و سیاست‌های شکست خورده قبلی آل سعود، ارتقای نقش منطقه‌ای عربستان سعودی و محدود کردن رشد مستمر نفوذ ایران در منطقه صورت گرفت (حسینی‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۴۵). زیرا سیاست خارجی و دیپلماسی دولت عربستان سعودی به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی وهابیت و نفت هست و بنابراین به شدت نگران افزایش نفوذ ایران در منطقه است. لذا این دولت به جای منطق آگونیستی در عرصه سیاست، منطق آنتاگونیستی را در روابط خود با ایران بر سر مسئله یمن حاکم ساخته است. طوری که اکثر مردم یمن، گذشته از مذهب، جهت‌گیری سیاسی یا طبقه اجتماعی، بر این اعتقادند که عربستان سعودی نقش مهمی در بی‌ثباتی این کشور ایفا می‌نماید (التیامی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۸۵).

نتیجه‌گیری

پژوهش پیش رو درصدد پاسخ به این پرسش اساسی بود که امر سیاسی در گفتمان حکومتی عربستان سعودی چگونه صورت‌بندی شده است و این صورت‌بندی چه تأثیری بر رویکرد سیاست خارجی این کشور در منطقه خاورمیانه (بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷) داشته است؟ یافته‌های بدست

آمده از آزمون فرضیه نشان می‌دهد که بر پایه گفتمان عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی)، خوانش عربستان سعودی از مفهوم امر سیاسی، آنتاگونیستی / تخصیصی (بر پایه دوست / دشمن) است و از این رو بازتولید این رویکرد در عرصه سیاست خارجی موجب گردید که عربستان سعودی، سیاست حذف یا دست کم به حاشیه‌رانی «غیر» یا «دیگری» (از جمله ایران و جنبش‌های اسلامی مورد حمایت این کشور) را در صدر اولویت‌های خود قرار دهد، ثمره اتخاذ چنین رویکردی چیزی نبوده است جز گسترش خشونت در منطقه. به عبارت دیگر صورت‌بندی امر سیاسی در گفتمان عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی) از نوع اشمیتی آن یا تخصیص کامل (با هدف حذف و نابودی غیر) و نه آگونیستی (رقابت و تعامل سازنده با غیر) منطبق است. در واقع، وهابیت مانند رژیم‌های سیاسی که از آن پشتیبانی و حمایت می‌کند، اقتدارگراست و اختلاف عقاید را بر نمی‌تابد و از هرگونه بحث دین‌شناختی که ممکن است به تردید در انحصار آن بر تفسیر مذهبی یا مشروعیت قدرت سیاسی مورد حمایتش منجر شود، هراس دارد. از این جهت می‌توان گفت که سیاست خارجی عربستان سعودی به‌ویژه دیپلماسی منطقه‌ای این کشور از ابتدای تأسیس و به‌ویژه در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۷، «دیپلماسی مبارزه با تهدید» بوده و سرشت، ماهیت و منبع تهدیدات، تعیین‌کننده سیاست خارجی آن کشور در قبال سایر کشورها بوده است. بر این پایه، از آنجاکه گفتمان عربستان سعودی (با دال مرکزی اسلام سنی وهابی)، «دیگری» اصلی خود را گفتمان جمهوری اسلامی ایران (با دال مرکزی اسلام شیعی انقلابی) تعریف کرده و همواره تلاش کرده است از نفوذ و گسترش حوزه معنایی این گفتمان در منطقه جلوگیری کند، برآیند این سمت‌گیری در سیاست خارجی عربستان سعودی، تروریسم و افراطی‌گری مذهبی و قومی و گسترش خشونت سیاسی در منطقه بوده است.

منابع و مآخذ

- آقایی، سید داود. (۱۳۶۸). *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*. تهران: نشر کتاب سیاسی.
- اختیاری امیری، رضا. (۱۳۹۴). تأثیر تقابل وهابیت سعودی با گفتمان انقلاب اسلامی ایران بر ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه. *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*، ۲(۶)، ۱۴۹-۱۲۵.
- اشمیت، کارل. (۱۳۹۳ الف). *مفهوم امر سیاسی*. ترجمه یاشار جیرانی و رسول نمازی، تهران: ققنوس.

اشمیت، کارل. (۱۳۹۳ ب). *الهیات سیاسی: چهار فصل درباره حاکمیت*. ترجمه به انگلیسی و مقدمه گئورگ شوآب؛ ترجمه به فارسی لیلا چمن‌خواه، تهران: نگاه معاصر.

اشمیت، کارل و دیگران. (۱۳۹۲). *قانون و خشونت؛ گزیده‌ی مقالات*. گزینش و ویرایش: مراد فرهادپور، امید مهرگان، صالح نجفی، تهران: رخ‌داد نو.

افسرده، عطاء‌الله و دیگران. (۱۳۹۸). *گفتمان انقلاب اسلامی و ترسیم الگوی بدیل برای دولت*. فصلنامه علمی - تخصصی سپهر سیاست، ۶ (۲۰)، ۴۸-۶۸.

التیامی‌نیا، رضا؛ باقری دولت‌آبادی، علی و نیکفر، جاسب. (۱۳۹۵). بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و آمریکا. فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۵ (۱۸)، ۱۷۱-۱۹۸.

الرشید، مضاوی. (۱۳۹۳). *عربستان سعودی و جریان‌های اسلامی جدید*. ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

بحرانی، مرتضی. (۱۳۹۲). امر سیاسی. پژوهش‌نامه علوم سیاسی، ۸ (۴)، ۷۹-۹۶.

تاجیک، محمدرضا. (۱۳۸۵). پسامارکسیسم و پسامارکسیسم. پژوهش علوم سیاسی، ۲ (۲۱)، ۲۵-۴۵.

حسینی‌زاده، سید محمدعلی؛ فرهادی، زینب و غفاری‌زاده، مهرشاد. (۱۳۹۵). جنگ یمن و القاعده شبه‌جزیره (۲۰۱۶-۲۰۱۵). علوم سیاسی، ۲۰ (۷۷)، ۱۴۹-۱۲۹.

حقیقت، سید صادق. (۱۳۹۸). روش‌شناسی در علوم سیاسی. قم: انتشارات دانشگاه مفید.

خلجی، عباس. (۱۳۸۶). *ناسازم‌های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی (۱۳۸۴-۱۳۷۶)*. پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران.

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال. (۱۳۹۲). *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: سمت.

سبحانی، جعفر. (۱۳۸۰). *وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی*. قم: انتشارات توحید.

سبحانی، جعفر. (۱۳۸۵). *آیین وهابیت*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

سمیعی اصفهانی، علیرضا؛ اکوانی، حمد الله و شفیعی سیف‌آبادی، محسن. (۱۳۹۴). تحلیل گفتمانی جهانی شدن و ظهور اسلام سیاسی سلفی - جهادی در خاورمیانه‌ی عربی. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۳ (۷)، ۸۹-۱۱۳.

سمیعی اصفهانی، علیرضا و درج، حمید. (۱۳۹۷). *رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال خیزش مردمی بحرین*. فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۵ (۵۳)، ۸۰-۶۳.

سمیعی اصفهانی، علیرضا و کیانی، امران. (۱۳۹۴). *پیروزی و ناکامی گفتمان اسلام سیاسی (تجربه‌ای متفاوت در ایران ۱۹۷۹ و مصر ۲۰۱۱)*. فصلنامه سیاست، ۴۵ (۲)، ۲۸۷-۲۶۹.

نشریه علمی بحران پژوهی جهان اسلام

- طاهری، سید مهدی و احمدوند، شجاع. (۱۳۹۴). وهابیت و استمرار حاکمیت آل سعود. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۵ (۴)، ۸۷-۱۱۱.
- کامینز، دیوید. (۱۳۹۳). وهابیت و عربستان سعودی. ترجمه مجتبی فاضلی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- کسرای، محمد سالار و پوزش شیرازی، علی. (۱۳۸۸). نظریه‌ی گفتمان لاکلائو و موف؛ ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی. فصلنامه سیاست، ۳۹ (۳)، ۳۳۹-۳۶۰.
- کوهکن، علیرضا و تجری، سعید. (۱۳۹۳). بحران سوریه و سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴). فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۳ (۱۰)، ۱۱۳-۱۲۸.
- مارش، دیوید و استوکر، جری. (۱۳۹۲). روش و نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- منصوری مقدم، محمد. (۱۳۹۱). مؤلفه هویت و تأثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران. مجلس و راهبرد، ۱۹ (۷۲)، ۷۶-۹۹.
- موثقی، سید احمد. (۱۳۹۳). جنبش‌های اسلامی معاصر. تهران: سمت.
- موف، شانتال. (۱۳۹۱). درباره امر سیاسی. ترجمه منصور انصاری، تهران: رخداد نو.
- نجات، سید علی؛ موسوی، سیده راضیه و صارمی، محمدرضا. (۱۳۹۵). راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن. فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، ۹ (۳۳)، ۱۳۷-۱۷۹.
- نظری، علی اشرف. (۱۳۹۴). بازخوانی انتقادی مفهوم امر سیاسی در نظریه‌ی کارل اشمیت. فصلنامه سیاست، ۴۵ (۴)، ۹۹۱-۱۰۱۴.
- نظری، علی اشرف. (۱۳۹۵). اشمیت و امر سیاسی؛ بازسازی یک پرتله بحث‌انگیز. پژوهش‌نامه‌ی انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۱۶ (۴)، ۱۷۷-۱۹۹.
- هدایتی شهیدانی، مهدی و مرادی کلارده، سجاد. (۱۳۹۶). تبیین سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال تروریسم تکفیری در عراق و سوریه. فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۹ (۳۰)، ۸۹-۱۱۶.
- هزاوه‌ای، سید مرتضی و باوریان، فریده. (۱۳۹۵). بررسی رویکرد جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی به مسأله بیداری اسلامی (مطالعه موردی قیام مردم بحرین). مطالعات سیاسی جهان اسلام، ۵ (۱۹)، ۱۶۵-۱۸۹.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۳). گفتمان شناسی رایج و انتقادی. تهران: هرمس.
- یورگنسن، ماریانه و فیلیپس، لوئیز. (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه هادی جلیلی، تهران:

نشر نی.

- Ahmar, M. (2008). Sectarian Conflicts in Pakistan. *Journal of Pakistan Vision*, Vol.9, No.1, PP.1-19.
- Ayoob, M. (2012). The Arab Spring: its Geostrategic Significance. *Middle East Policy*, Vol.19, No.3, PP. 84-97.
- Bagherpour, Amir et al. (2016). Violence in the Middle East and North Africa. *Global Impact Strategies*, 23 May 2016, pp.1-17, <https://www.gistrat.com/>
- Blanchard, C .M. (2008). The Islamic Traditions of Wahhabism and Salafiyya. 24 January 2008, pp.1-6, Available at: <https://fas.org/sgp/crs/misc/RS21695.pdf>
- Blanga, Y. U. (2020). Saudi Arabia's Motives in the Syrian Civil War. <https://mepc.org/journal/saudi-arabias-motives-syrian-civil-war>
- Dorsey, J. M. (2016). Saudi Arabia and Iran: The Battle for Hegemony that the kingdom Cannot Win. *RSIS - S. Rajaratnam School of International Relations, Singapore*, pp.357-373, Available at: <https://pressto.amu.edu.pl/index.php/ps/article/view/6678>
- Dorsey, J. M. (2017). Saudi Arabia's Syria Strategy: Rewriting the Middle East's Political Map. *HuffPost*, 11 February 2017, Available at: https://www.huffingtonpost.com/james-dorsey/saudi-arabias-syria-strat_b_9216132
- Furtig, H. (2013). Iran and the Arab Spring: Between Expectations and Disillusion. *GIGA Research Programme: Violence and Security*, No.241, PP.1-21, Available at: <https://core.ac.uk/download/pdf/71742342.pdf>
- Gause, F. G. (2007). Saudi Arabia: Iraq, Iran, the Regional Power Balance, and the Sectarian Question. *Strategic Insights*, Vol.6, No.2, PP.1-8.
- Gause, F. G. (2014). Beyond Sectarianism: The New Middle East Cold War. *Brookings Doha Center Analysis Paper*, No.11, pp.1-27, Available at: <https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/english-pdf-1.pdf>
- Grumet, T. R. (2015). *New Middle East Cold War: Saudi Arabia and Iran's Rivalry*. M.A. Thesis, Presented to the Faculty of the Joseph Korbel School of International Studies, University of Denver.
- Haynes, J. (2006). Al-Qaeda: Ideology and Action. *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, Vol.8, No.2, PP.177-191.
- Hashemi, N. (2016). The ISIS Crisis and the Broken Politics of the Middle East. *Institute on Culture, Religion & World Affairs, Key Issues in Religion and World Affairs, University of Denver*, pp.1-24, Available at: <https://www.bu.edu/cura/files/2016/12/hashemi-paper1.pdf>
- Ighani, H. (2016). Managing the Saudi-Iran Rivalry. *Council on Foreign Relations*, 25 October 2016, pp.1-5, Available at: https://www.jstor.org/stable/resrep05680#metadata_info_tab_contents
- Jan, F, Majid, S. (2017). Yemen Crises and the Role of Saudi Arabia. *International*

- Journal of Arts and Humanities*, Vol.5, No.1, pp.192-196.
- Laclau, E., Mouffe, C. (2001). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*. London and New York: Verso.
- Mabon, S. (2012). The Battle for Bahrain: Iranian-Saudi Rivalry. *Middle East Policy*, 11 June 2012, Available at: <https://onlinelibrary.wiley.com/doi/abs/10.1111/j.1475-4967.2012.00537.x>
- Mouffe, C. (2005). *On the Political*. Routledge Press.
- Nuruzzaman, M. (2012). Conflicts between Iran and the Gulf Arab States: An Economic Evaluation. *Strategic Analysis*, Vol.36, No.4, pp.1-13.
- Rana, S. (2016). Saudis to Give Pakistan \$122m in Aid. *Express Tribune*, 11 March 2016, Available at: <https://tribune.com.pk/story/1063733/saudis-to-give-pakistan-122m-in-aid/>
- Remete, Á. (2011). *The "Shiite Crescent": Fact or Fiction? The Reality of a Potential Power Shift in the Middle East*. M.A. Thesis, Institute for International Studies, Corvinus University of Budapest.
- Schmitt, C. (2007). *The Concept of the Political: Expanded Edition*. (G. Schwab, Trans), Chicago: The University of Chicago Press.
- Selvik, K. (2015). War in Yemen: the view from Iran Executive summary, <https://www.cmi.no/publications/5654-war-in-yemen-the-view-from-iran>
- Steinberg, G., Woermer, N. (2013). Exploring Iran & Saudi Arabia's Interests in Afghanistan & Pakistan: Stakeholders or Spoilers - A Zero Sum Game? Part 1: Saudi Arabia. CIDOB Policy Research Project, pp.1-18, Available at: https://www.swp-berlin.org/publications/products/fachpublikationen/Steinberg_Woermer_SaudiArabia_Interest_April2013.pdf
- Strand, B. C. (2016). *Explaining Sectarian Violence in the Middle East: A Comparative Study of Bahrain and Yemen*. M.A. Thesis, Monterey, California, Naval Postgraduate School.
- Terrill, W. A. (2011). The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security. *Strategic Studies Institute (SSI)*, Available at: <https://www.files.ethz.ch/isn/142831/pub1094.pdf>
- Turak, N. (2018). Why Saudi and American Interests are at Stake in Iraq's First Post-ISIS Election. *CNBC*, 13 May 2018, Available at: <https://www.cnb.com/2018/05/11/why-saudi-and-american-interests-are-at-stake-in-iraqs-election.html>
- Tzemprin, A., Jozic, J., Lambare, H. (2015). The Middle East Cold War: Iran-Saudi Arabia and the Way Ahead. *Croatian Political Science Review*, Vol.52, No.4-5, pp.187-202.